

در باره کتاب "چریک‌های فدایی خلق"

دوشنبه ۶ آبان ۱۳۸۷ - ۲۷ اکتبر ۲۰۰۸

فرخ نگهدار

• یک توضیح در مقدمه



نخستین تحریر این کتاب گزاری در خرداد ماه ۱۳۸۷ - چند روز پس از انتشار کتاب انجام شد و جهت تدقیق در اختیار جمعی از مطلعان و شاهدان روایات کتاب، من جمله خود نویسنده، قرار گرفت. از نویسنده چیزی دریافت نکردم. اما تذکرات بسیار از دیگران رسید که در تحریر دوم به کار گرفتم.

تحریر دوم مقاله در شهریور ۸۷ پایان گرفت و جهت انتشار برای ضمیمه نشریه "شهروند امروز" ارسال شد. زمانی که دانسته شد "اوضاع کنونی" اجازه درج آن را به مسولان

شهروند امروز نداده است، برای انتشار آن در خارج کشور اقدام شد. این که "اوضاع کنونی" اجازه درج چنین نوشته‌ای را نمی‌دهد، ملاک بسیار واضحی است از میزان فعلی آزادی مطبوعات در کشور ما و مصیبتی که سر دبیران نشریات موجود با آن دست و پنجه نرم می‌کنند. من در این ارتباط آقای قوچانی را خوب می‌فهمم و در درون وجودم او را - مثل هر سردبیر دیگری، که با مقاش روزنه‌جویی می‌کند، می‌ستایم.

اما وقتی ایشان پس از کنار گذاشتن گواهی‌های من - که یکی از معدود گواهان جان بدر برده‌ی آن سال‌ها هستم - در باره جهت تحول فکری در میان چریک‌ها و در باره کاراکتر حمید اشرف، درشت‌گویی‌های تیره و مغرض یکی از هم‌سنخان نامطلع خویش - به نام جلال توکلیان - را با عنوان بشدت بی‌راه «فدائیان خلق»: از آرمان‌خواهی تا پول پوتیسیم» در همان نشریه به چاپ می‌رساند، دیگر بر ایشان فقط افسوس می‌خورم. اگر دوران دوران ساواک بود، شاید احتمال می‌دادم که این گونه رفتار "به فرموده" باشد. اما یکی از معدود ثمرات بر باد نرفته انقلاب همین جمع شدن بساط ارسال مقالات (از نوع رشیدی مطلق) برای مطبوعات است. گناه این رفتار به گردن هیچ نهادی نیست جز گردانندگان آن نشریه.

اکنون تحریر سوم در اواسط مهرماه ۸۷، پس از آن نگاشته شد که دهها نفر از یاران دیروز و امروز کتاب را خوانده و با من پیرامون آن بحث کرده بودند. یافته‌هایم را از درون این بحث‌ها در تحریر سوم گنجانیده‌ام و اکنون آن را بالاجبار در رسانه‌های مستقر در خارج کشور انتشار می‌دهم؛ با این امید که، هم کتاب آقای محمود نادری را سنجش کنم و هم به فضل گواهان و مطلعان، بر برخی از نادانسته‌ها و کج دانسته‌ها و کدورت‌های حقایق و حوادث تاریخ نسل خود نورافکن شوم.

کتاب گزاری در دو قسمت تهیه شده است. قسمت اول نقاط ضعف و قوت کتاب را به لحاظ شیوه پژوهش و روش تاریخ‌نگاری بررسی می‌کند. قسمت دوم برخی دیدگاه‌ها و ارزیابی‌های نویسنده را زیر نقد و کنکاش می‌گیرد.

اول: نقاط قوت و ضعف کتاب

در آخرین روزهای نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران کتابی با حجم نزدیک به ۱۰۰۰ صفحه، تحت عنوان "چریک‌های فدایی خلق"، به قلم محمود نادری توسط «موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی» عرضه شد.

اطلاعات محدودی در باره موسسه ناشر این کتاب در پایگاه اینترنتی آن <http://www.ir-psri.com> قابل دسترس است. موسسه حدود ۲۰ سال پیش شروع به کار کرده است و اولین کار آن کتابی بود تحت عنوان "دومقاله" منسوب به انوشیروان لطفی، عضو زندانی رهبری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و سعید شاهسوندی، عضو سابق رهبری مجاهدین. از آن زمان تا کنون بیش از ۶۰ جلد کتاب در باره تاریخ معاصر، عمدتاً مربوط به ایران، توسط این موسسه انتشار یافته است. این موسسه یک فصل‌نامه هم تحت عنوان "مطالعات تاریخی" و یک نشریه الکترونیکی به نام "دوران" را نیز منتشر می‌کند. هر ساله چند هم‌ایش و یا سخنرانی در باره مسایل تاریخ معاصر و یا پیش‌زمینه‌های مسایل روز نیز توسط این موسسه برگزار می‌شود.

در وب سایت این موسسه نام چند تن از گردانندگان آن ذکر شده که در بین آنها، عبدالله شهبازی برای من شناخته شده است. (او، وقتی در سال ۵۲ به علت فعالیت‌های دانشجویی و هواداری از فدائیان دستگیر شده بود، با ما در زندان شیراز بود. او را به اتاق افسران سازمان نظامی حزب توده ایران انداختند و وقتی از زندان آزاد می‌شد، نه فقط برای آنان، که برای حزب نیز، اعتبار زیاد قایل بود.) هویت و پیشینه محمود نادری نه در وب سایت مربوطه معرفی شده و نه در مقدمه کتاب. شخصاً نیز هیچ اطلاعی از ایشان ندارم.

• دشواری اصلی کتاب

در باره وابستگی این موسسه به حکومت، و رابطه آن با وزارت اطلاعات، نه در کتاب چیزی گفته شده و نه در پایگاه اینترنتی آن. اما منابعی که در اختیار موسسه مذکور قرار دارد نشان می‌دهد که اگر جزو زیر مجموعه‌های وزارت‌خانه مذکور به حساب نیاید، موسسه‌ای مورد وثوق و اعتماد دستگاه‌های اطلاعاتی کشور است. شخصاً اطلاعی در باره ماهیت موسسه مذکور ندارم. اما خیلی‌ها را می‌شناسم که به وثوق می‌گویند این موسسه زیر پوشش و جمعی وزارت اطلاعات است.

از بدو تاسیس جمهوری اسلامی ایران، تا کنون کتب و نشریات منتشره توسط موسسات وابسته به دولت در باره احزاب و سازمان‌های اپوزیسیون همواره بسیار خصمانه و یک جانبه بوده و همواره با اعتراض و خشم هواداران آنها مواجه شده‌اند. نوشته آقای محمود نادری با زبانی متفاوت نوشته شده است. علاوه بر این، کار آقای نادری و تیم همراه او، به لحاظ روش تحقیق و حجم اطلاعات و جزئیات مندرج در آن، و به لحاظ نحوه بازنگاری وقایع، حتی در مقایسه با سایر منابعی دیگری که توسط همین موسسه، یا توسط منابع مستقل انتشار یافته، کیفیت متمایزی دارد.

دو کتاب دیگر با نام‌های "سازمان مجاهدین خلق، پیدایی تا فرجام" (حاوی ۳ جلد و ۲۴۰۰ صفحه) و "حزب توده ایران، از شکل‌گیری تا فروپاشی" (یک جلد با ۱۲۰۰ صفحه) در طول یک ساله اخیر انتشار یافته‌اند. هنوز فرصت کند و کاو جدی تر در آنها برایم میسر نشده است. اما با ورق زدن کتاب هم می‌توان فراوانی برداشت‌های یک جانبه، کج بینی و تحریف را در تمام برگ‌ها حس کرد. کار آقای نادری از این زاویه متفاوت است.

اما دشواری اصلی کتاب "چریک‌های فدایی خلق" و تمام آثار منتشره توسط "موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی"، به کار آقای نادری مربوط نیست؛ به وابستگی دولتی این موسسه و به محروم کردن سایر محققان از دسترسی به اسناد مربوطه مربوط است. دست پژوهشگران مستقل در کشور ما از اسناد حکومتی، حتی پس از

گذشت ۳۰ سال از عمر آنها، کوتاه است. ما هیچ قانونی نداریم که دولت را - بعد از مدت معین - به غیرمحرمانه اعلام کردن اسناد حکومتی موظف سازد. حتی دسترسی به اسناد محرمانه حکومت قبلی هم هنوز در انحصار دولت است.

• چنین کتابی را هم نمی‌توان بدون پیش داوری خواند

هرگاه حق دسترسی به اسناد در انحصار وابستگان به حکومت باشد، هر چه قدر هم که کار پژوهشگر بی‌غرضانه و منصفانه باشد، نتیجه کار از سوی کاربران بدون پیش داوری خوانده نخواهد شد. وقتی، طبق نص صریح قانون تأسیس وزارت اطلاعات، می‌گویند این وزارت خانه برای مبارزه با سازمان‌ها و احزاب مخالف حکومت راه اندازی شده و مهم‌ترین وظیفه خود را جمع آوری اطلاعات علیه نیروهای اپوزیسیون قرار داده است، هرچه قدر هم که کار آقای نادری بی‌غرض و مرض باشد، بسیار طبیعی خواهد بود که کسی آن را بی‌طرفانه و حقیقت جویانه نخواند.

با شناختی که عموم منقدین و مخالفین حکومت، من جمله عموم طرفداران سازمان فدائیان، از وزارت اطلاعات و سبک و سیاق آن دارند، اولین سوالی که با دیدن کتاب برای آنان مطرح می‌شود این است که هدف حکومت از تدوین و انتشار این کتاب چه بوده است. آنها به سرعت و سهولت باور می‌کنند قصد حکومت بدون تردید ضربه زدن به تاریخ و هویت فدائیان خلق بوده و هست. موسسه پژوهش‌ها و مطالعات سیاسی تا کنون آثار مشابه دیگری، من جمله در باره حزب توده ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران منتشر کرده است. محافل نزدیک به این سازمان‌ها، تقریباً بلااستثناء، این گونه تاریخ‌نویسی را رد کرده، آنرا تحریف تاریخ انگاشته و بعضاً محتویات کتاب را با "کتاب‌هایی" که از طرف فرمانداری نظامی و ساواک در زمان شاه در باره مخالفین انتشار می‌یافت، و یا با اعترافات تلویزیونی دهه ۶۰، قابل مقایسه دیده‌اند. محتوای آن چه در باره مجاهدین و توده‌ای‌ها گفته شده نیز به واقع جز این نیست.

برایم مسلم است که خوانندگانی که زخم‌هایی مهلک از حکومت بر تن و جان دارند، قطع نظر از محتویات کتاب آقای نادری، در باره آن نمی‌توانند قضاوتی جز این داشته باشند. از نظر من واضح است که کار محمود نادری و تیم همراه او با دو کتاب دیگر متفاوت است، اما موسسه تحقیقات و پژوهش‌های سیاسی و یا خود وزارت اطلاعات هرچه بنویسند و هرکار کنند، خوانندگانی که به طیف اپوزیسیون مربوطاند باورمند می‌مانند که آن نوشته‌ها به اغراض حکومتی آلوده و غیرقابل اعتماد است. وزارت اطلاعات، هم از نگاه "فانون" و هم در عالم واقع، دشمن سازمان فدائیان است. لذا از نگاه فدائیان، تاریخ‌نویسی‌اش معتبر نیست و اگر بنویسد کسی از آنان آن را "معتبر" نمی‌گیرد.

در این چند ماهی که از انتشار کتاب گذشته است با ده‌ها تن از خوانندگان آن بحث و گفتگو داشته‌ام. اولین سنوالی که برای اکثریت قریب به اتفاق خوانندگان مطرح بود این بود که "هدف حکومت از انتشار این کتاب چیست؟" کسی را ندیدم که کتاب را کار آقای محمود نادری بدانند و به نیک و بد کار او بیاندیشد. تقریباً همه کس تلاش می‌کرد مطالب کتاب را با مواضع حکومت مربوط ببیند و دنبال این سوال بود که "چرا این‌ها را نوشته‌اند و چرا آن‌ها را نوشته‌اند." آیا اگر دسترسی به اسناد در اختیار همگان بود باز هم شک‌ها و شبهه‌ها همین قدر فراگیر بود؟

در انگلستان درست ۳۰ سال که از عمر یک سند محرمانه دولتی گذشت دسترسی به آن به حقی همگانی بدل می‌شود. اگر چنین قانونی در کشور ما هم وجود داشت نیک و بد کار محققان به حساب خود آنها و نه به حساب دولت ریخته می‌شد.

آقای نادری هرچه می‌نوشت "غرض‌آلود" دیده می‌شد و از این هیچ گریزی نیست. ایکاش فضای رابطه دولت با مخالفین، به دشمنی آلوده نبود. ایکاش حکومت ایران نیز، مثل ملل راقیه، برای همه محققان، به خصوص دانشگاہیان، برای دسترسی به اسناد تاریخی حقوق مساوی قایل بود. ایکاش حق انحصاری موسسه مطالعات و

پژوهش‌های سیاسی حقی همگانی بود؛ تا خوانندگانی که با حکومت مخالفند قادر می‌شدند عینک از چشم بگیرند و عیار حقیقت نویسی را، نه بر اساس شناختی که از سران حکومت دارند، بلکه به استناد اسناد و ادله‌ی عرضه شده، بسنجند.

• وسعت اطلاعات

کتاب "چریک‌های فدائی خلق" محصول مطالعه و واشکافی دهها هزار صفحه سند و مطلب و نیز انبوهی از تلاش‌ها و تجسس‌ها و تحلیل‌ها برای بازیافت حلقه‌های گم شده‌ی رویدادهاست. نکته قابل ملاحظه در کار پژوهشگر آنست که او، جز در چند مورد معین که پائین تر به آنها خواهیم پرداخت، ساختار ارزشی ذهن خود را مبنای بازنگاری رویدادها قرار نداده است. من با خواندن کتاب قانع شدم که شخص وی - به انگیزه‌های وزارت مطبوع وی نمی‌پردازم - به انگیزه رد یا اثبات صحت ایدئولوژی اسلامی، یا حقانیت اندیشه مارکسیستی، یا طرز فکر لیبرالی، دست به قلم نبرده است. مجاب نیستم که او رویدادها را پس از عبور از منشور بستگی‌ها و تعلقات حزبی و سیاسی خود، گزین کرده و کنار هم چیده است.

دست مایه اصلی کار نویسنده اوراق بازجویی‌ها و مکاتبات درونی ساواک است. با این حال نویسنده به انتشارات سازمان چریک‌های فدایی خلق نیز رجوع و تکیه داشته است. حجم اطلاعات نویسنده و به خصوص حضور ذهن و احاطه او بر چگونگی ارتباط رویدادها و نیز استعداد او در تشخیص صحت و سقم یک اعتراف، یک خاطره، یا یک سند، قابل ملاحظه است.

با این همه آقای نادری ارزیابی‌ها و اعترافات مندرج در بازجویی‌های زندانیان فدائی در باره کاراکتر، خصوصیات و توانایی‌های رفقای خود را در بسیاری جاها همان حقیقت می‌پندارد. حال آنکه نه تنها چریک‌ها، که عموم زندانیان، هیچگاه در باره رفقای خود "حقیقت" را نمی‌نوشتند. هرکس سعی داشت رفیق خود را در نزد بازجویان "کمتر" از آن چه هست معرفی کند. "اعتراف زیر شکنجه هرگز ملاک حقیقت نیست" و استناد به آن غیر اخلاقی است.

• فلت تحلیل

نویسنده به تحلیل زمینه‌های بومی و جهانی پیدایی جنبش چریکی در ایران نپرداخته است. او هدف خود را برشمردن فاکت‌ها و بازنگاری رویدادها قرار داده است. درگیری‌های خونین و چالش‌های عموماً تراژیک فدائیان در نبرد با دیکتاتوری حاکم، چگونگی دستگیری‌ها و ضربه خوردن‌های تیم‌های چریکی در مرکز توجه کتاب است. روحیه، فرهنگ و هنجارهای حاکم بر زندگی چریکی و تصویر پختگی‌ها و ناپختگی‌های حرفه‌ای چریک‌ها، تا حد محسوس در لابلای رویدادهای عموماً تلخ و پر دلهره چریکی مستتر است.

کسانی چون من که خود در دهساله قبل از انقلاب از دور و نزدیک شریک یا شاهد فراز و نشیب‌ها، شور و شوق‌ها و و رنج‌ها و زجرهای فدائیان برای زنده نگاه داشتن سازمان خود بوده‌ایم، یادمانده‌ها و خاطره‌های تلخ و شیرین ایام جوانی‌مان با اکثر روایات آقای نادری ناهم‌ساز نیست. بسیاری از گزارش‌های کتاب، با روایاتی که من خود شاهد آن بوده‌ام، و نیز با روایاتی که از نبردهای فدائیان با ساواک و دستگاه سرکوب در زندان‌ها نقل می‌شد تطابق دارد. گزارش‌های مربوط به ضعف و قوت دستگیر شدگان در زیربازجویی‌ها و در جریان شکنجه‌ها تقریباً همان‌هاست که ما در سال‌های قبل از انقلاب می‌دانستیم. تا آنجا که من دقت کرده‌ام نویسنده به استناد بازجویی‌ها، عمد نداشته فرد، گروه و یا گرایش خاصی را در میان طیف فعالین فدائی زشت‌تر یا جذاب‌تر از آنچه وجدان عمومی زندان عرضه می‌کرد عرضه کند. در جاهایی او به قضاوت زندان (یا سازمان چریک‌های فدایی) در باره برخی افراد، مثلاً مهدی سامع و چند جای دیگر، ایراد می‌گیرد و تأکید می‌کند این قضاوت با حقایق بازجویی‌ها نمی‌خواند. اما او در این مورد اشتباه می‌کند. قضاوت زندانیان و سازمان با آن چه او

یافته متفاوت نبود.

در کتاب جزئیات تقریباً کاملی از بازجویی‌ها و علل دستگیری‌ها گرد آورده شده است. این کار گرچه در مقطع زمانی مربوطه حساس‌ترین و مهم‌ترین موضوع برای جنبش و حکومت بود، اما با گذشت دهه‌ها و به خصوص برای متولدین پس از انقلاب، کسب اطلاع از جهات کلی تر و عمومی تر حرکت فدائیان اهمیت بیشتری می‌یابد. با این حال هنوز دهها هزار نفر هستند که هرکدام به نحوی سرنوشت - و دست کم دورانی از زندگی‌شان - با فدائیان گره خورده است. آنان در کتاب گوشه‌هایی از هستی خود را باز خواهند یافت. نسلی‌های چریک‌های فدایی، و نیز نسل‌های پس از انقلاب، که عضوی از چریک‌های فدایی خلق را در اقوام خود داشته‌اند، برای خواندن گزارش‌های کتاب و دیدن اسناد آن ولع بسیار دارند.

• جای خالی آمارها

کتاب در عین حال از ضعف‌ها و کاستی‌های متدیک و مضمونی عاری نیست. جای مطالعات آماری اساساً در کتاب خالی است. از جمله خواننده نمی‌تواند بداند که در طول یک دهه چند نفر به سازمان پیوستند، چند نفر - و از کدام راه‌ها - شناسایی و اسیر شدند. تعداد اعدامی‌ها و کشته شدگان در درگیری‌ها و کشته شدگان بر اثر سوانح و مدت عضویت قبل از مرگ نیز روشن نیست. هیچ آماری در باره وضعیت اجتماعی و خاستگاه فدائیان، میانگین سنی، تغییرات در ترکیب جنسیتی و سطح تحصیلات آنان عرضه نشده است. وزن اصلی پژوهش در کند و کاو در لابلای اوراق بازجویی‌ها خلاصه شده است.

تصویرسازی از سازمان بسیار شفاف‌تر و تصور سازمان بسیار سهل‌تر می‌شد هرگاه ساختار تشکیلات سازمان و گروه‌های برپاکننده آن در هر مقطع در چارته‌ها نمایانده می‌شدند. با این که تمام کار جدول سازی‌ها و نمودار کشی‌ها و غیره به یک دهم زحمتی که برای تدوین کتاب کشیده شده نمی‌رسد معلوم نیست چرا نویسنده، با این که آمارها و اطلاعات ضرور را در اختیار دارد، از انجام آن باز مانده است. انعکاس حرکت چریک‌های فدایی در روزنامه‌ها و دیگر رسانه‌ها، نه بررسی شده و نه مورد توجه قرار گرفته است.

• مشکل فصل بندی‌ها

فصل بندی کتاب تا حدود زیادی بی‌دلیل و "همین طوری" است. در برخی موارد تسلسل مطالب نیز گسیخته است. مطالعه کتاب این حس را القاء می‌کند که گزارش‌ها و یا "خلاصه پرونده"ها ابتدا به خاطر منظوره‌های دیگر تهیه شده و بعداً آن استخراجات مبنای تحریر کتاب قرار گرفته و دست آخر بر هر فصل نامی گذاشته شده است.

برای نمونه نام آخرین بخش "جنبش مسلحانه، خیزش مردمی" است. اما ۱۲۷ صفحه را که می‌خوانی هیچ نکته‌ای مربوط به "جنبش مسلحانه خیزش مردمی" نمی‌بینی. تنها ۳ صفحه آخر، که نیک پیداست بعداً جداگانه تهیه شده‌اند، به وضعیت و مواضع سازمان در آستانه انقلاب اشاره دارد. این فصل قطعاً با هدف توضیح نسبت جنبش مسلحانه با خیزش مردمی تحریر نشده است.

مثال دیگر: عنوان سومین بخش "غلبه چریکیسم" است. باز هم حدود ۱۳۰ صفحه است. با خواندن این ۱۳۰ صفحه خواننده در نمی‌یابد چریکیسم از نظر آقای نادری چه معنایی دارد و شاخصه‌های قبل و بعد از "غلبه چریکیسم" کدامند؟

عناوین فصل‌های کتاب "بدون یک طرح ساختاری از پیش طراحی شده" (randomly) تحریر شده است. شاید اگر این عناوین حذف و دوره بندی زمانی جایگزین شود به نظم ذهن خواننده بیشتر کمک شود.

با این آشفتگی در فصل‌بندی و تیتراژ، این حس به خواننده دست می‌دهد که مطالب گرد آمده در کتاب مطالبی است که به صورت case study یا مطالعه موردی، از میان هزاران برگ بازجویی به منظورها دیگر - از جمله برای "کار آموختن" training به متقاضیان حرفه‌ی "بازجویی سیاسی" - استخراج شده و بعدها آقای نادری آن "خلاصه پرونده‌ها" را مبنای تحریر کتاب خود قرار داده است.

• حقیقت مسکوت

در دهه ۷۰ میلادی دستگاه‌های امنیتی و نظامی آمریکا و حتی اسرائیل هنوز خیال می‌کردند اسلام‌گرایان بیشتر علیه کمونیسم عمل می‌کنند یا علیه غرب. تحلیل سازمان‌های امنیتی و رهبران شوروی نیز از نهضت‌های اسلامی در آن دوران نیز دقیقاً همین بود.

اما بسیاری از تاریخ‌نویسان، برعکس، موضوع مهم تاریخ معاصر ایران، به ویژه در دوران پهلوی، را موضوع ضدیت دربار سلطنت با دستگاه روحانیت دانسته‌اند. شگفت آن است که خود دربار هم، چشم بسته، تحلیل CIA را پذیرفته و چریک‌های فدایی را "دشمن اصلی" می‌دید و نه نهضت روحانیون شیعه به پیشوایی آیت‌الله خمینی را.

به شهادت اسناد، حساب شاه این بوده است که اگر چریک‌ها ریشه کن نشوند، ممکن است بتوانند مردم را علیه آن رژیم بشورانند. شدت عملی که رژیم شاه با فدائیان داشت، و در کتاب آقای نادری به خوبی منعکس است، ناشی از همین ارزیابی است. به خصوص بعد از تأسیس حزب رستاخیز نیرویی که ساواک برای از پای درآوردن سازمان چریک‌ها به کار می‌گیرد اصلاً با فشاری که طرفداران آیت‌الله خمینی تحمل می‌کنند قابل قیاس نیست. ترس دهشتناک شاه و پشتیبانانش از کمونیسم چشم‌بند بزرگ آنان بود. آقای نادری برای آگاهی یافتن از جمع‌بندی‌ها و استراتژی و تاکتیک رژیم شاه در آن دوران تلاشی نمی‌کند.

آیا در بساط به جا مانده از ساواک و در نهانخانه‌های رژیم سابق اسناد و شواهدی در باره "دشمن عمده" و "جهت وارد آوردن ضربه اصلی" از دیدگاه آن رژیم وجود دارد؟ اوراق کتاب آقای نادری در این باره پرسش‌ها ساکت است. شاید هنوز - بعد از گذشت ۳۰ سال - کسانی که در راس قدرت‌اند خوش نداشته باشند که اسنادی منتشر شود که نشان دهد رژیم شاه "خطر چریک‌های فدایی" را بیشتر از "خطر روحانیون" گرفته بود. اما اگر هدف از انتشار این نوع کتاب‌ها، آن طور که «موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی» ادعا می‌کند، ترویج درس‌های تاریخ برای کادرهای خبره‌ای باشد که کارشان تحلیل داده‌های سیاسی، به منظور توصیه سیاست‌گذاری‌های استراتژیک policy recommendations strategic باشد، آنگاه وقتی این کتاب اشتباه استراتژیک شاه و پشتیبانانش در تشخیص "خطر اصلی" و در انتخاب "جهت وارد آوردن ضربه اصلی" را نمی‌بیند و یا آن را مسکوت می‌گذارد، معنای موجودیت و مسوولیت خود را تا حد یک موسسه تربیت‌کننده کادر خبره برای بازجویی‌های سیاسی تنزل داده است.

• یک پیشنهاد

هرگاه یک وبلاگ ویژه کتاب "چریک‌های فدایی خلق" راه اندازی شود، فرصتی فراهم خواهد شد که اطلاعات افراد و شاهدان وقایع و صحنه‌ها، مدارک، عکس‌ها و دیگر منابع صوتی و تصویری - جمع‌آوری و از آن جا قابل دسترس شود. این وبلاگ جای بسیار مناسبی خواهد بود برای گفتگو، برای نقادی کتاب و ارایه تحلیل‌ها و تفسیرها و گردآوری آمارها و دیگر مصالح مورد نیاز برای دیگر تاریخ‌پژوهان و صاحب‌نظران آتی.

دوم: نقد برخی نگاه‌ها و نقطه نظرها

گفتیم آقای نادری از تحلیل و تفسیر رویدادها و داوری پیرامون عملکرد چریک‌ها عمدتاً

اجتناب کرده است. کتاب مواد خام فراوان فراهم آورده که می‌توان از درون آن جهاتی از تصویر عمومی حرکت فدائیان را بازسازی کرد و علل عمومی فراز و فرود آنان را باز شناخت. کتاب آقای نادری اطلاعات فراوان برای صاحب نظران و تحلیل گران و ارزش گذاران آینده گرد آورده است.

قرائت سرگذشت و سرنوشت چریک‌های فدائی در خواننده حس افسوس‌آمیزی عمیق تولید می‌کند؛ افسوس از این که چرا این همه جان‌های شیفته این چنین آسان، این چنین ارزان، و این قدر زود هنگام پر پر می‌شوند. فضای عمومی کتاب، فضایی غم خوارانه نسبت به فدائیان است. قلم او ضد فدایی نیست. خواننده تیزبین به خوبی درمی‌یابد که او در طول نبرد خونین چریک‌ها با ساواک دلسوز چریک‌هاست. با این حال نادری در شماری موارد به سوی داوری چرخیده و به ناحق حرف زده است. اما این موارد آنقدر نیست که کتاب را به نمایشگاه دیدگاه‌ها و داوری‌های او تبدیل کند. و یکپاش این موارد نبود و یا تصحیح می‌شد. در فضای بسیار تلخ و سنگین موجود میان مخالفین و حکومت، یک خطا - تنها یک خطا - کافی است که کل محتوای کتاب را در ذهن مخالفین، به زیر سوال برد.

فقط دو مورد را زیر ذره بین می‌گذارم.

۱. نسبت چریک‌ها با خشونت

محمود نادری می‌گوید چریک‌های فدایی در میانه راه دچار دگرذیسی شدند و خشونت بی‌دلیل، بیرحمی مفرط، گانگستریسم، تقدیس بی حد سلاح و عمل نظامی، تصفیه‌های خونین هر روز بیشتر دامنگیر آنان شد. او این پدیده‌ها را ناشی از غلبه یک گرایش فکری معین بر سازمان می‌شناسد.

با این داوری توافق نمی‌توان داشت. من عکس آن را تأیید می‌کنم. چریک‌های فدایی از بدو پیدایش تا مقطع انقلاب دگرذیسی، از آن نوع که آقای نادری می‌گوید، نداشته‌اند و مسیر تحول فکری در جهت عکس، در جهت کاهش تکیه بر سلاح بوده است. از جمله مستندات من در مخالفت با برداشت آقای نادری نکات زیر است:

* سیر کاهش یابنده‌ی تمایل به قهر

در بعد استراتژیک جزئی همیشه "منهم" بود که کمتر استالینی و بیشتر خروشچفی است. برای بیژن "گذار مسلحانه" اصلاً "وحی منزل" نبود و "گذار مسالمت‌آمیز" هم یک "ممکن" بود. او "ضرورت اعمال قهر" را با "تحلیل مشخص از اوضاع مشخص" مربوط می‌دید و نه با بنیان ایدئولوژی مارکسیسم. او همیشه می‌گفت اگر رژیم آزادی بدهد مبارزه مسلحانه بی‌معنی است.

در بعد تاکتیکی، به خصوص در بحث‌های میان نظریات جزئی و احمدزاده، یک موضوع مهم موضوع ضرورت و اهمیت کار سیاسی و صنفی بود. اهمیت بزرگ اشاعه و غلبه نظریات جزئی در سازمان، که از اوایل سال ۵۳ به بعد رخ داد، مشخصاً در محدود کردن میزان تکیه بر قهر بود. سازمان هرچه جلوتر آمد بیشتر به اهمیت حضور مستقیم در میان مردم، به اهمیت تبلیغ سیاسی، به جایگاه تئوری در حرکت سیاسی، پی برد.

بدون طی سیر کاهنده تمایل به اعمال قهر - که فدائیان در سال‌های قبل از انقلاب پشت سر گذاشتند - به هیچ وجه قادر نبودند در آستانه انقلاب و به ویژه بلافاصله پس از انقلاب به این سهولت از یک سازمان سیاسی نظامی به یک سازمان سیاسی استحاله شوند، سلاح‌های خود را تحویل دهند و راه فعالیت علنی و قانونی را در پیش گیرند. و حتی زمانی که زیر یورش قهر آمیز قرار می‌گیرند، از دست زدن به قهر اجتناب کنند.

مجاهدین هم با وقوع انقلاب دست از قهر کشیدند. اما نفی خشونت در نظام

اندیشگی آنان به وضوح تاکتیکی بود و نهادینه نبود. آنان بر این اعتقاد بودند که کسب قدرت بدون دست بردن به سلاح امکان پذیر نیست. آنها معتقد بودند عدم توسل به اسلحه تا زمانی صحیح است که "طرف مقابل" دست به قهر نبرده و راه‌های دیگر هنوز باز است. مائوئیست‌ها هم می‌گفتند قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید. برای اکثریت فدائیان، به خصوص برای آنها که بیژن جزنی را قبول داشتند، گذار مسالمت آمیز، بدون توسل به اسلحه، به طور کلی غیرممکن نبود؛ در ایران غیرممکن بود. بدون تفاوت‌های بنیادین در طرز تلقی فدائیان و مجاهدین از نقش سلاح و ضرورت قهر، غیر ممکن بود راه‌ها و اشکال مبارزه نزد فدائیان و مجاهدین این گونه با شتاب از یک دیگر فاصله گیرد.

تحلیل آقای نادری در مورد تشدید تمایل به خشونت در میان چریک‌ها نه تنها با شواهد عینی خوانایی ندارد، بلکه از تبیین زمینه‌ها و چگونگی نهادینه شدن مبارزه مسالمت آمیز و نفی قطعی خشونت در سیر بعدی حرکت فدائیان نیز ناتوان است. بن بنیاد تمام تفاوت‌ها در مسیری که فدائیان خلق و مجاهدین خلق در سال‌های پس از انقلاب پیمودند در همین تفاوت بنیادین در دیدگاه آنان پیرامون "جایگاه قهر و خشونت در مبارزه برای تحقق اهداف سیاسی" نهفته است.

تاکید بیشتر بر خشونت و تشدید تمایل به نظامی‌گری شاخص اصلی تفاوت چریک‌های فدایی نسل دوم با نسل اول نیست. "علیه چریکیسم" عنوانی نامربوط و پوچ است. تنها تفاوت آشکار بین رفتار چریک‌های سال‌های ۴۹ تا ۵۱ با سال‌های بعد از ۵۳ آسان و بسیار آسان شدن مرگ و ارزان شدن جان باختن در دفاع از هستی سازمان است. حتی به شهادت خود کتاب، هرچه جلوتر می‌آئیم خودکشی برای چریک سهل‌تر می‌شود. این که رزمندگان سیاه‌کل و بسیاری از رهبران سازمان زنده دستگیر شدند برای چریک‌های سال‌های ۵۴ و ۵۵ واقعا تعجب انگیز بود. در سه چهار سال قبل از انقلاب خودکشی تدبیری فراگیر شد برای محروم کردن ساواک از به دندان کشیدن گوشت تازه شکار. برای ما مسلم بود که دیگر هیچ کس زیر شلاق ساواک، بدون لو دادن - یا حتی پس از لو دادن رفیقان - جان به در نخواهد برد و اگر هم ببرد جوخه اعدام در دو قدمی اوست.

جلال توکلیان در مطلبی که اخیرا در شهروند امروز چاپ شده، به شهادت تحلیل غلط آقای نادری را پایه قرار داده، آن را بشدت غلیظ کرده و ما فدائیان را متهم کرده که از آرمان خواهی شروع کردیم و به پول پوتیسم گرویدیم. من مسوولیت جلال توکلیان برای تحقیق مستقل در باره صحت و سقم تحلیل نادری را نادیده نمی‌گیرم. اما آقای نادری مخترع و صاحب اصلی تحلیل غلط است و بار اصلی مسوولیت متوجه اوست. آقای نادری متوجه نیست که جنبش چریکی فدائیان قبل از این که جنبشی برای کسب قدرت سیاسی باشد، جنبشی عاشقانه است برای اثبات صداقت، برای غبار رویی از قلب مایوس اقدار روشنفکری ایران. جنبش چریکی فدائیان، بر خلاف همانمان لاتینی خود، قبل از این که جنبشی مسلحانه باشد، جنبشی دانشجویی است، جنبشی روشنفکری، جنبشی شاعرانه است، آمیخته با تمام رویاپردازی‌ها و رومانس‌های عاشقانه و شعر گونه سال‌های جوانی و نوجوانی. نسبت پول پوتیسم به نهضت فدایی، اگر آگاهانه باشد، نسبتی کینه توزانه است. رد پای انکار ناپذیر پولپوتیسم در ایران بیش از هر جای دیگر در خاکستر سینما رکس آبادان، در درنده خویی های سال ۶۰ و در زیر خاک خاوران خوابیده است.

جلال توکلیان و هم فکریان توجه کنند که اخلاق جنبش فدائیان و کارهایی که آنان کردند، الگویی و اسوه‌ای دست نیافتنی بود برای آگاه ترین، رشد یافته ترین، با فرهنگ ترین، مدرن ترین لایه‌های اجتماعی ایران بود. تمام شاعران و نویسندگان کشور ما، تمام نقش آفرینان و دیگر هنرمندان ما، عموم ورزشکاران، دانشگاهیان، دانش دوستان، تمام آنان که از بند عقب مانده ترین سنت‌های فقهی بریده و از دیکتاتوری شاه و از رفتار غرب با کشور خود دلخون بودند، اگر فدایی نبودند، اگر عاشق فدائیان بودند. آنان قبل از آنکه فدائیان را نماد خشونت ببینند، نماد شور و عشق، نماد صمیمیت و صداقت، نماد گذشت در راه خلق می‌دیدند. خشونت برای فدائیان فقط،

تکرار می‌کنم: بیش از همه وسیله‌ای بود برای اثبات صداقت در پیشگاه "خلق" بود.

داوری‌ها و تحلیل‌های آقای نادری و هم‌فکران کوتاه‌تر از آن است که این تصور تاریخی شکل گرفته از ماهیت فدائیان را در ذهن تاریخ‌مکدر کند. با اطمینان می‌گویم: یافت نخواهد شد در هیچ کجای دنیا "اسناد و مدارک"ی که نشان دهد چریک‌ها به آنچه افشار فرهیخته ایرانی از ذات آنان می‌فهمیدند خیانت کرده‌اند.

هرچه کاوش‌ها بیشتر شود، بیشتر درخواهیم یافت که فدائیان عاشقان شوریده‌ای بودند که جان خویش را کمترین هدیه خویش به "خلق" خویش می‌دیدند. آنان - چون به قدرت رسیدگان - فرصت "خلق فریبی" نیافتند؛ اما هم یافته‌های نادری و هم همه حوادثی که بعد از انقلاب رخ داد نشان داد که تا کجا فدائیان در باره مابه ازای واقعی مفهوم آرمانی "خلق" خود فریبی داشته‌اند.

* قضاوتی ناآگاهانه و ناعادلانه

کتاب فصلی دارد تحت عنوان "مشی مسلحانه در بوته نقد" که در آن آقای نادری نقاد پیگیر "خشونت‌هایی است که هرگز لازمه مبارزه مسلحانه نبوده‌اند". او مثال می‌آورد که حمید اشرف در آخرین لحظه، دانه و جوانه، دو کودک ۱۲ و ۱۳ ساله را قبل از ترک خانه تیمی به رگبار مسلسل می‌بندد و می‌گریزد. نادری سپس از فدائیان بشدت انتقاد می‌کند که چرا کسی را که مرتکب چنین اعمالی می‌شود "رفیق کبیر" نامیده‌اند. او از فدائیان می‌خواهد "به نقد این روش بپردازند و از نهادینه شدن چنین جنایاتی به نام انقلابی‌گری جلوگیری کنند" (ص ۶۴۷)

• اولاً، این موضوع از نادر مواردی است که آقای نادری منبع گزارش خود را آشکار نکرده و برای خواننده معلوم نیست که برای ایشان از کجا معلوم است که به زندگی دربار دانه و جوانه توسط حمید اشرف نقطه پایان گذاشته شده است. آیا این خبر در گزارش‌های ساواک مندرج بوده یا از زبان خود چریک‌ها نقل شده است. در آن زمان من در زندان بودم و بازجوها مدعی بودند که دانه و جوانه را حمید کشته. اما هیچ صورت جلسه تحقیق کارشناسانه - تا آنجا که من شنیده‌ام - نه تهیه شد و نه ارایه. بعد از انقلاب، اطلاعات چریک‌ها، به نقل از حمید، حاکی از مرگ یکی و زخمی شدن بر اثر نارنجک اندازی ساواک به درون خانه بوده است.

• ثانیاً، سازمان و هیچ یک از اعضای آن هیچ گاه گواهی نداده‌اند که دانه و جوانه، برای جلوگیری از اسارت به دست ساواک، هدف شلیک چریک‌ها قرار گرفته و کشته‌اند. حمید اشرف در نامه‌ی معروف خود، خطاب به نیروهای سازمان، در اشاره مشهود به درگیری مسلحانه‌ی خانه تیمی تهران نو، مرگ دانه و جوانه را، به مشارکت آنان در مقاومت، به شلیک آتش دشمن، نسبت می‌دهد. فاطمه سعیدی، مادر دانه و جوانه، که خود در جریان آن ضربات دستگیر و زندانی شده بود، نیز همواره شهادت داده است که مرگ دانه و جوانه در اثر شلیک نیروهای ساواک بوده است.

• ثالثاً من یگانه کسی هستم که حمید اشرف را از اولین روزهای نوجوانی، از سال‌ها قبل از پیوستن به سازمان، می‌شناختم. من معرف او به بیژن جزنی بوده و خود او را عضو گیری کرده‌ام. او صمیمی‌ترین و نزدیک‌ترین رفیق دبیرستانی من بوده است. من و او هر دو شاگرد بیژن و مرید مخلص او بودیم. نظام ارزش‌ها، کاخ آرزوها و معیار داورهای ما با هم بسیار یگانه، و توانایی‌ها و زبردستی‌های ما البته بسیار متفاوت بود. همیشه، در آن ایام نوجوانی، من غبطه قابلیت‌های او را داشتم و او غبطه قابلیت‌های من را. دقت فوق‌العاده، سرعت اقدام، میزان انضباط و حد‌خطریزی او همیشه مرا نسبت به خود کم اعتماد می‌کرد.

• این داور که او فردی قسی‌القلب، بی‌عاطفه و سنگدل بود، سخت ناعادلانه، ناآگاهانه و بسیار ولن‌گارانه است. این حرف که او فکر سیاسی کم‌داشت و فقط یک فرمانده نظامی بود از واقعیت دور است. او در خانواده‌ای بسیار فرهنگ و بسیار رشد

یافته و بسیار مهربان، رشد یافته بود. تصویری که نادری از حمید اشرف ارایه می‌دهد اگر محصول تفحص خود او بوده باشد، بی‌پایه و غیر مستند، و اگر عکس برداری از قضاوت دیگران باشد، ولنگارانه و سرسری است.

تردید ندارم - و همیشه شاهد بوده‌ام - که در هر جریان سیاسی، و میان جریان‌های سیاسی، رقابت و حسادت - مثل هر جای دیگر - عمیق و ریشه دار است. و من آن چه که نادری به حمید نسبت داده را نه محصول تفحص خود او که تاثیر گرفته از گفته‌های غیر مستند دیگران در باره حمید می‌بینم. آخر، مصطفی شجاعیان، به علت اختلاف و رقابت سیاسی و سازمانی، و بیشتر به علت کاراکتری که خودش داشت، با نگاهی آلوده به غیض و غرض کاراکتر حمید اشرف را تصویر کرده و محققانی چون مازیار بهروز (نویسنده شورشیان آرمان‌خواه) و اخیراً محمود نادری، نیز چشم بسته آن را خریده‌اند.

*** نادری در نفی خشونت ناپیگیر است**

از حرف‌های آقای نادری چنین بر می‌آید که از نظر ایشان بین "مبارزه مسلحانه" و "چریکسم"، بین "خشونت‌هایی که لازمه مبارزه مسلحانه نیستند" و خشونت‌هایی که لازمه مبارزه مسلحانه هستند مرزهای تعریف شده وجود دارد. در سازه‌های فکری چریک‌ها هم مرزهای خشونت مشروع و نامشروع کاملاً منفک بوده و تمام شواهد حاکی پای‌بندی عمیق آنها به این تعاریف است. آنها با "ترور عوامل دشمن" (هراس‌افکنی در دل عوامل دشمن) کاملاً موافق و با تروریسم، به معنای هراس‌افکنی در میان مردم بی‌گناه، کاملاً مخالف بودند. عملیات فدائیان "عوامل دشمن" را نشانه داشته است. آنها برخلاف سازمان‌های تروریستی مدام وسواس داشتند "مردم بیگناه" را آماج نگیرند. آنها از ایجاد رعب در میان مردم بشدت پرهیز داشتند. آنها ساواک را مجری ایجاد رعب در میان مردم می‌شناختند و تصور می‌کردند با شلیک کردن به سوی "عوامل دشمن" رعب خلق را خواهند شکست. چریک‌ها اعمال خشونت برای حفظ سازمان در مقابل حملات دشمن را نه تنها مجاز و مشروع، بلکه کاملاً ضرور و حیاتی می‌شناختند. این‌ها بودند اهداف و مرزهای دقیقاً تعریف شده‌ی "مبارزه مسلحانه".

بر این اساس فدائیان معتقد بودند "تضادهای درون جنبش خصلت دشمنانه (آنتاگونیستی) ندارد و به هیچ وجه نباید اجازه داد این تضادها خصمانه شوند." آنها توسل به خشونت برای حل اختلافات فکری و سیاسی درون جنبش را محکوم می‌شناختند. بحث و اختلاف نظر در سازمان همواره جاری بوده و هیچ گاه طرفین روی هم سلاح نکشیده‌اند. جدایی گروه مصطفی شجاعیان و جدایی گروه تورج حیدری و پیوستن آن به حزب توده ایران نه خونین بوده و نه پی‌آمدهای خونین داشته. هیچ یک از فدائیان به دلیل اختلافات در خط مشی سیاسی و یا در اصول عقاید اعدام نشده‌اند. فاجعه ترور صمدیه لباف و شریف وافقی در میان فدائیان هیچ نمونه نداشته است. فدائیان این ترورها را با صراحت و قاطعانه محکوم کرده‌اند.

با این حال اکنون که ما از فراز ۳۰، ۴۰ سال بعدتر به صحنه‌های آن روز می‌نگریم به سهولت بسیار درمی‌یابیم که خطا و خطرناک است هرگاه تصور کنیم می‌توان تشکیلاتی نظامی، مسلح و درگیر در جنگ - در ایران یا در هر جای دیگری از این کره خاک - به راه انداختن و ارتکاب خشونت‌های دردناک و نفرت بار مصون ماند؟

هر جنبش مسلحانه و جنگ به طور اخص، و اعمال خشونت برای دست یابی به اهداف سیاسی به طور اعم، در هر شکل، در هر زمان، و در هر کجا که رخ دهند، در خود عناصری حمل می‌کنند که وجدان بشری آنها را سرزنش می‌کند. جنگ و مبارزه مسلحانه قبل از شروع بسیار دلفریب تر از واقعیت آن است. ذهنی که خشونت را دارای دو ماهیت می‌کند و نوع انقلابی آن را از نوع جنایی آن تفکیک می‌کند راه را بر توسل به خشونت نمی‌بندد. هر قدرتی، اعم از حکومتی یا غیر حکومتی، که از شکنجه و از اعدام دست نمی‌شوید، دست خود را باز می‌گذارد که به نام دفاع از

"حق" به هر جنایتی دست زند. درست از همان لحظه‌ای که برای اعمال خشونت، به معنای ضرب یا قتل، حقانیت تصور شود، درست از همان جا که اعدام کردن به صورت یک "حق" یا "ضرورت" توصیف می‌شود، تمام راه‌ها باز می‌ماند که به نام انسان، به نام میهن، به نام انقلاب، به نام دین یا هر آرمان دیگری خشونت بی‌مرز شود و بهای جان و کرامت آدمی از مزد گورکن کمتر.

هنوز در نهران خانه ذهن آقای نادری، درست مثل ذهن ناپخته‌ی چریک‌ها، نوعی از جنبش مسلحانه متصور است که می‌تواند به "خشونت غیر ضرور" آلوده نشود. این بسیار خطرناک و اغوا کننده است. هیچ جنبش سیاسی، و هیچ قدرت حکومتی، وجود ندارد که حق ریختن خون انسان را، با هر انگیزه و بهانه‌ای، حق مسلم خود بدانند؛ و در درون خود، حتی با پاره‌های تن خود، دیرتر یا زودتر، همان نکنند که با خصم خود می‌کند. آن که قهر را "مامای تاریخ" تصور می‌کند، دنیا را جهنم می‌کند و در جهنم تر و خشک با هم می‌سوزند. نهضتی که ارنستو چه گوارا نماد نامدار آن است، هم در دل خود همان حقایق تلخی را می‌پرورد که سرگذشت‌های تراژیک فدائیان خلق در دل می‌پرورد. نقد آقای نادری از مشی خشونت آمیز و پی آمدهای آن هنوز یک نقد رادیکال نیست.

آنچه فدائیان را از غلطیدن به غرقابی - که مرز خشونت مشروع و نامشروع در آن درآمیخته است - مصون داشت پرنگی و استواری خود این مرزها نبود. فرارسیدن شتابناک انقلاب و کوتاه شدن عمر جنبش چریکی، و نیز سیر کاهش یابنده‌ی تمایل به قهر در اندیشه ما بود که ناجی ما شد. اگر قصه سر دراز می‌یافت، اگر مشی مسلحانه سالدار می‌شد؛ و یا اگر ما هم - مثل پیکاری‌ها و مجاهدین - اعمال خشونت را (نه تدبیری برای شکستن رعب دیکتاتوری شاه که آن را) "جزء جوهری عمل انقلابی" شناخته بودیم، آنگاه نه تنها فجایعی از آن دست که در دیگر سازمان‌های مسلح رخ داده است در میان ما هم "ضرورت" تصور می‌شد، بلکه راه استحاله فدائیان به یک سازمان مخوف متاسفانه هموار می‌ماند. سرنوشت سازمان مجاهدین پیش روی ماست.

۲. نسبت چریک‌ها با انقلاب بهمن

محمود نادری روایت خود از فدائیان خلق را با نقل صحنه‌ای تمام می‌کند که فدائیان روز قبل از انقلاب، ۲۱ بهمن، در زمین چمن دانشگاه گرد آمده و "در حالیکه تمام درهای ارتباط خود را با مردم قفل زده بودند" فریاد می‌زدند "ایران را سراسر سیاهکل می‌کنیم." (ص ۸۳۰)

دوربین نادری صحنه‌های آنسوی درهای بسته دانشگاه را پوشش نمی‌دهد. در آن سو، "خلق" با تمام وجود فریاد بر میداشت:
"حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله" ...
"دموکراتیک و ملی هر دو فریب خلق است" ...
"چپ و راست نابود است، اسلام پیروز است" ...

او کتاب را با این عبارت تمام می‌کند که "انقلاب بی‌اعتنا به مشی جزئی و مشی احمدزاده به عمر رژیم دیکتاتوری خاتمه داد. این واقعیت برای چریک‌ها بسیار آزار دهنده بود."

نادری باور می‌کند که این مشی جزئی و احمدزاده بود که چریک را به گوشه زمین دانشگاه رانده و محبوس کرده بود. این باور خطاست. این خود دانشگاه بود که به محاصره خلق در آمده بود. دانشگاه، پس از یکسال و نیم کشمکش، سرانجام در سحرگاهان روز سه شنبه دوم اردیبهشت ماه ۱۳۵۹، به پیش قراولی حزب الله، با حمله به بست نشینی دانشجویان پیشگام دانشگاه تهران، به دست خلق فتح شد.

این سخن درست است که نسبت انقلاب ۵۷ با جنبش چریکی نسبتی نسبتاً بعید بود. این ناممکن بود که "خلق" به سرکردگی فدائیان خلق وارد میدان شود و شاه را از میدان به در کند. جزئی شانس اول سرکردگی را به آیت‌الله خمینی داده بود و آن

زمان دیگران از کنار این سخن بی‌اعتنا گذشتند. فدائیان پایگاهی وسیع تر از افشار متوسط مدرن شهری نداشتند. ستاد آنان در میان فرهیختگان کشور و مامن اصلی آنان همان دانشگاه بود. اکثریت فدائیان، با به میدان آمدن خلق، خیلی زود متوجه شدند نسبت قدرت و نفوذ حوزه و دانشگاه، نسبت قلمرو سنت و تجدد در ایران، نسبت فیل و فنجان یا نسبت دریا با دریاچه است. پس از انقلاب آنها خواستند چنان سیاست کنند که دریاچه بر دریا - یا دریا بر دریاچه - نیاشوبد و این دو، تا هر جا که ممکن است، با هم همسو بمانند. اما حاکمان تازه را بیش از آن باد در بادبان بود که از دست این تدبیرها کاری ساخته آید. آنها همین که قدرت خلق به مهارشان آمد، باورششان آمد که افشار مدرن اصلاً "مضرند" و باید از عرصه عمومی پاک سازی شوند. انقلاب بخش بزرگی از این افشار را اصلاً از کشور کوچاند. کشتارهای پس از انقلاب رخ داد و امتداد آن تا تابستان ۶۷ محصول همین نخوت و همین تمامت خواهی بود.

دانشگاه زادگاه اصلی چریک‌ها بود. دانشگاه خانه‌ی امن چریک‌ها بود. بیش از نود در صد چریک‌ها از دانشگاه برخاسته بودند. یافته‌های نادری نیز دقیقاً همین را می‌گوید. فدائیان خلق را جنگ چریکی منزوی نکرد. این خویشاوندی فدائیان با روشنفکران، نسبت آنان با دانشگاه، نسبت آنان با تجدد، بود که آنان را از کوچه پس کوچه‌های شهرها و روستاهای ایران بیرون کشید و "دانشگاه نشین" کرد.

جنگ چریکی، یا بهتر بگوییم: جانفشانی معصومانه و تراژیک فدائیان خلق، در آن فضای گر گرفته و مسحور دهه ۱۹۶۰، غبار سنگین یاس و سرخوردگی را از ذهن توده روشنفکران ایران پاک شست. همین بازی مستانه ما با جان‌های بی‌بهای خویش بود که ما را به در دانه افشار مدرن شهری ایران، و سازمان ما را در چشم آنان به بی‌گناه‌ترین، به صادق‌ترین و به فداکارترین سازمان سیاسی کشور تبدیل کرد.

اما به مجرد این که سیلاب تند انقلاب توده‌های وسیع زحمتکش را، "از اعماق" تاریک خانه تاریخ، به صحنه سیاست فرا ریخت، دیگر هیچ تدبیری و هیچ ترفندی، چه مسلحانه یا غیر مسلحانه، چه از چپ و چه از راست، برای مهار و تسخیر مهر خلق، قادر به رقابت با روحانیون نبود.

آقای نادری توجه کند که نام فدائی خلق در میان افشار فرهیخته‌تر و غیر سنتی ایرانی نه تنها هیچ منزوی نبود بلکه بسیار هم محبوب بود. در مقطع انقلاب هرکس به ندای روحانیون در میدان نبود، اگر خودش با ما نبود، چشمش به ما، و دست کم رایش با ما بود. این حرف که فدائیان به دلیل خط مشی خود از جلب حمایت زحمتکشان بازماندند حرفی بی‌پایه است. آقای نادری توجه ندارد که نه کنار گذاشتن مشی جزئی و یا مشی احمدزاده و نه پذیرفتن هیچ مشی سیاسی و غیر سیاسی دیگری قادر نبود این نسبت یک بر ده را بالا و پائین کند. مرزهای تاریخی، طبقاتی و فرهنگی با تغییر مشی سیاسی جا به جا نمی‌شوند.

این ماهیت و خاستگاه فدائیان، دانشگاه‌ها، بود که آنان را از توده جدا کرد و نه خط مشی آنان. حرف نادری البته حرف بسیاری از روشنفکران ماست. آنها که "خلق" و یا "توده زحمتکش" را هنوز به سیاق مائو و یا لینین می‌بینند، نتیجه‌ای جز این نمی‌گیرند. کم نیستند کسانی که هنوز تصور می‌کنند که گویا مشی سیاسی خاصی می‌توانست وجود داشت که اگر پی گرفته می‌شد ممکن بود سرکردگی توده‌های وسیع خلق از آیت الله خمینی نشود، و یا پس از انقلاب امکان داشت، "به واسطه یک خط مشی درست" و "به نیروی خلق" این رهبری را از آنان باز ستاند.

با مسیری که ایران در دوران پهلوی پیمود چنین چیزی توهم محض است. چنین توهمی مروج درک غلط از تناسب قوای اجتماعی است [۱]. چنین توهمی مخل سیاست ورزی‌های واقع گرایانه و مردم‌دارانه در مفهوم وسیع آن است. چنین توهمی یا زمینه ساز ماجراجویی و هدر دادن نیروهاست، و یا آنطور که پس از ۲۸ مرداد و اخیراً پس از دوم خرداد پیش آمد، یک عامل مهم تولید بی‌اعتمادی، بدبینی، تفرقه و یاس در میان نیروهاست؛ چنین توهمی یک منبع مهم قهر با مردم، و در نهایت قهر با کشور

است.

فرخ نگهدار - چهارشنبه ۲۰ شهریور ۱۳۸۷ (۱۰ اوت ۲۰۰۸)

[۱] در تحقیقی دیگر پیرامون نتایج انتخابات مجلس هشتم (۱۳۸۶) در تهران و مقایسه آن با نتایج انتخابات مجلس اول (۱۳۵۸) نشان داده‌ام که چگونه این وضع بعد از ۳۰ سال اساساً دگرگون شده است و اکنون تناسب عددی میان آن بخش از مردم که ۳۰ سال پیش دانشگاه را در محاصره خود داشتند، با آن بخش از مردم که حامی دانشگاهیان بودند، دست کم در تهران، درست معکوس و نسبت "یک به ده" به نسبت "ده به یک" تبدیل شده است.

(ایران امروز)